

لطفاً حکم طلاق مرا صادر کنید!

15 آبان 1402

زن جوان که به خاطر استشمام بوی عطر زنانه روی لباس همسرش به وی شک کرده بود وقتی به دادگاه خانواده رفت با حقیقت تلخی روبه‌رو شد.

چند روز قبل پسری جوان با ریشی بلند و موهایی که از پشت سر بسته بود همراه دختر جوانی وارد یکی از شعب دادگاه خانواده شد.

وقتی هر دو مقابل قاضی نشستند سکوت عجیبی بر فضا حاکم شد. دقایقی بعد قاضی از این زوج خواست علت حضورشان در دادگاه را توضیح دهند. دختر جوان اجازه خواست بعد از جایش بلند شد تا صحبت کند. قاضی از او خواست بنشیند و داستان زندگی‌اش را تعریف کند.

مریم گفت: حاج آقا من و این آقا در پارک با هم آشنا شدیم. من هر روز عصر برای پیاده‌روی و ورزش به پارک می‌رفتم، او هم همین‌طور البته ایشان در پارک روی صندلی می‌نشست سیگار می‌کشید و کتاب می‌خواند. این موضوع باعث آشنایی ما شد. بعد از چند ماه صحبت و دوستی به من پیشنهاد ازدواج داد و من هم قبول کردم و حدود شش ماه بعد هم زیر یک سقف زندگی‌مان را شروع کردیم. اما فقط چهار ماه بعد یک شب که به خانه آمد بوی عطر زنانه‌ای را از لباسش استشمام کردم. برایم خیلی عجیب بود، علتش را پرسیدم که منکر شد و گفت اشتباه میکنی. اما آقای قاضی حس خانم‌ها در این مورد خیلی قوی است و امکان ندارد متوجه خیانت همسران‌شان نشوند.

قاضی گفت یعنی فقط به خاطر یک بوی عطر مطمئن شدی همسرت به تو خیانت می‌کند؟

مریم کمی آب خورد و نگاهی به حلقه ازدواجش کرد و آهی کشید و گفت: آقای قاضی او در یک شرکت خصوصی کار می‌کند و از خانه تا محل کارش حدود یک ساعتی راه است، یک روز به من زنگ زد و گفت می‌خواهم به مأموریت کاری بروم و امشب به خانه نمی‌آیم. من هم گفتم که باشه اما وقتی چند ساعت بعد به او زنگ زدم تا ببینم کجاست بعد از مکالمه یادش رفت گوشی موبایل خودش را قطع کند و من صدای یک زن را شنیدم که واقعاً تعجب کردم. من تمام مکالمه آنها را گوش می‌دادم، حرف هایشان درباره مسائل کاری نبود بلکه بیش‌تر راجع به مسائل عاشقانه و روابط خصوصی زندگی مشترک ما بود و این مرا به شک انداخت. تلفن را خودم قطع کردم چون ترسیدم چیزهایی بشنوم که بیش‌تر آزارم بدهد، حرف‌هایی که شنیدم عجیب بود اصلاً چه لزومی دارد راجع به این مسائل خصوصی با یک زن دیگر حرف بزند و روز بعد که آمد خانه دیدم بوی عطر زنانه می‌دهد و این مرا بیش‌تر اذیت کرد و مطمئن‌تر شدم که او شب قبلش با یک زن دیگر بوده است و مأموریت کاری بهانه بود!!



اما وقتی از خودش سؤال کردم منکر شد و گفت اصلاً با هیچ زنی نبوده است. بعد هم با حالتی طلبکارانه از خانه قهر کرد و رفت. با تمام این احوال دوباره به او زنگ زدم تا بگویم به خانه برگردد ولی متأسفانه دوباره صدای همان زن را شنیدم. این اتفاق خیلی مرا عصبی کرد و تصمیم گرفتم طلاق بگیرم.

قاضی این حرف‌ها را که از مریم شنید رو به مرد جوان کرد و گفت: همسرت درست می‌گوید؟ اما وی کل ماجرا را تکذیب کرد و گفت: او بیمار است و دروغ می‌گوید، من اصلاً با کسی رابطه ندارم.

مریم با شنیدن این جملات ناگهان از کوره در رفت و بحث تندی بین‌شان درگرفت. در یک لحظه هم مرد جوان با عصبانیت گفت: اصلاً خوب کردم بهت خیانت کردم، درست فهمیدی من با زن دیگری ارتباط دارم.

این حرف‌ها مانند ریختن آب سرد روی سر مریم او را شوکه کرد و برای چند لحظه مات و مبهوت درجا خشکش زده بود، وقتی با صدای قاضی به خودش آمد، گفت: آقای قاضی دیگر نیازی به گفتن حرفی نیست خودتان شنیدید که اعتراف کرد، من دیگر اصلاً حاضر به زندگی با این مرد نیستم، لطفاً حکم طلاق مرا صادر کنید.

*ایران